



18 اگست 2020

داکتر سید عبدالله کاظم

تأملی بر نوشته جناب محترم محمد داؤد مومند

بروز 7 اگست یعنی ده روز قبل متن کوتاه ذیل را در صفحه نظریایی این پورتال عنوانی دوست عزیز و دانشمند محترم آقای احسان لمر نوشتم و خواستم صمیمانه مطالبی را با ایشان در میان گذارم، با این عبارات:

محترم آقای احسان لمر پس از سلام!

علاقتمندی و وابستگی فکری شما با شهید میوندوال واضح است و این حق شماسست. من به آن کاری ندارم، ولی دوستان میوندوال باید بکوشند برزندگی او را در کارکرد های دوران خدمت بخصوص در دوره صدارت شان برای وطن و مردم بیان دارند و از آن طریق ثابت سازند که آن شهید یک شخصیت متبازز ملی بوده است. طوریکه بین دوستان شهید میوندوال معمول گردیده، فقط آنها میکوشند تا از شهادت او به مثابه پیراهن خون پر حضرت عثمان استفاده کرده و مسئولیت آنرا بدوش یک شخص انداخته و با اینکار فکر میکنند مقام آن شهید را در سطح ملی بالا می برند. ما شهدای دیگر کشته دست همین ها را : شهید نور احمد اعتمادی، شهید محمد موسی شفیق و بعضی بزرگان و خادمان واقعی مردم را داشته ایم که کمتر از میوندوال نبودند و حتی در بسا موارد از او بیشتر هم بوده اند.

آقای لمر! شما چند بار از اینکه در کمیته مرکزی جمهوریت تعدادی پرچمی بودند و نیز در بین وزرای کابینه اول جمهوری، از این کمترین نقل قول کرده اید. بلی این یک واقعیت است که نمیتوان از آن انکار کرد. اما این برداشت سطحی را باید با عمق آن بررسی کرد. شخص محمد داؤد با طبقه جوان نظامی آشنائی نداشت و طبقه بالا رتبه ها یا مورد اعتماد در کودتا نبودند و یا اینکه اکثر دست پرورده های محمد داؤد بعد از استعفاپش روی خود را بسوی عبدالولی گشتاندند و روابط خود را محمد داؤد قطع کردند. او ناگزیر بود برای هدف خود از جوانان گمنام اردو استفاده نماید. طوریکه بار ها گفته شده است، داکتر حسن شرق متکفل شناسائی بیشتر این نظامیان بود که آنها بعداً در کمیته مرکزی جناح چپ کودتا را به رهبری داکتر شرق تشکیل میدادند و نیز به استثنای دو وزارت (خارج و دفاع) که تحت نظر شخص محمد داؤد قرار داشت و دو نفر معتمد خود که عضویت کمیته مرکزی را نداشتند (وحید عبدالله و جنرال مستغنی) دیگر تعیین بیشترین اعضای کابینه را در اختیار داکتر شرق قرار داد و به همین ترتیب داکتر شرق گروپ منسوب به خود را (بخصوص دوستان پرچمی و ظاهراً غیر سازمانی خود را) شامل کابینه ساخت.

کودتا در آغاز ولو که در ظاهر موفق بود، اما استحکام نیافته بود و برای استحکام آن باید تدریجی قدم گذاشته می شد (برای شرح مزید متن مفصل تلگرام سفارت امریکا مورخ 17 سپتمبر 1973 را در مورد تحلیل دو ماه کودتا عنوانی وزارت خارجه ان کشور که توسط آقای فواد ارسلا ترجمه و در افغان جرمن آنلاین بتاریخ 24 جنوری 2016 به نشر رسیده است بخوانید).

شما اگر نمیدانید، باید بدانید که برخورد جناح چپ و شخص محمد داؤد از همان روزهای اول کودتا آغاز گردید (بخصوص در رابطه با سفر خانواده شاه به ایتالیا که کمیته مرکزی مخالف آن بود) و اینکار قدم بقدم ادامه یافت تا آنکه به تصفیه بعضی از اعضای کابینه و نیز عده ای از نظامیان از مقامهای حساس به غیر حساس منتج گردید. با این ترتیب هرچه نظام جمهوری بیشتر بسوی استحکام گام میگذاشت، این تصفیه ها بیشتر می شد. کسانیکه صرف به اتکا به مراحل اولی کودتا انتقاد دارند، باید بدانند که کودتا آنهم به شکل سفید آن و سقوط سلطنت چهل ساله با تمام آرگاه و بارگاه آن کار ساده نبود. اینکه آیا کودتا لازم بود یا نه، سؤال دیگر است و کودتا هم یا تخت است یا تابوت. اگر کودتا ناکام می شد، آنوقت واضح بود که کسی از آن زنده نمی ماند و همه از تیغ کشیده می شدند. این جریان تاریخ است که در جهان به اشکال مختلف قدرت از دستی به دست دیگر تغییر کرده است.

من بارها گفته ام و در کتاب "زندگی سیاسی شهید محمد داؤد" که یک نسخه سه جلدی آن بوسیله آقای انجنیر قیس کبیر در دسترس شما قرار گرفته است، در جلد دو، بخش نهم زیر عنوان توطئه ها علیه نظام بطور مفصل نتیجه مطالعات،

بررسی ها و چشم دید خود را درج کرده ام و هرآنچه نوشته شده و از مصاحبه های شنیده شده است، به این نظر رسیده ام که شهادت میوندوال در ارتباط با موضوعی است که شوروی میخواست برطبق مدل مصر، رقبای میدان را پس از محمد داؤد از میدان بردارد و زمینه بقدرت رسیدن داکتر شوق را مهیا سازد و اولین قربانی اینکار شهید میوندوال بود. بعدتر البته اعدام عبدالولی و موسی شفیق نیز در سرلوحه کار آنها قرار داشت. محمد داؤد از حادثه میوندوال سخت ناراحت شد و از تکرار آن در مورد دیگران جداً جلوگیری کرد.

حمله طرفداران شهید میوندوال به شهید محمد داؤد کار درست نیست. آنها میخواهند بدینوسیله برای میوندوال شهرت کسب نمایند، در حالیکه با این ترتیب برای جناح چپ برانت میدهند. چون موضوع را نمیتوان در این دریچه بیشتر بحث کرد، در نظر دارم آن فصل کتاب فوق الذکر را با انکشاف بیشتر در این پورتال وزین به سلسله نشر کنم. تا کسانی که دنبال حقایق می باشند، آنرا مطالعه و درباره قضاوت کنند، اما کسانی که اهداف غیر از حقایق را دنبال میکنند، آنها میدانند و نظریات شان. شهید محمد داؤد اکنون نزد ملت در جایگاه خاص خود قرار دارد که با این سنگ اندازی ها بر علیه او نمیتوان کاری کرد، جز آنکه خود را خورد سازند.»

در ارتباط با تبصره فوق که بروز 7 آگست در صفحه نظر یابی پورتال افغان جرمن آنلاین از این قلم نشر گردید، بروز 14 آگست دو نوشته در در ستون تحلیل های این پورتال نظرم را جلب کرد: یکی از محترم آقای محمد داؤد مومند تحت عنوان "نگاه اجمالی به شخصیت مبارز و متمایز ملی شهید محمد هاشم میوندوال" و دیگر نوشته محترم آقای احسان لمر تحت عنوان "جناب استاد گرامی و محترم داکتر صاحب کاظم" که از لطف هردو محترم سپاسگذارم.

موضوع بحث این نوشته را به مقاله محترم آقای محمد داؤد مومند اختصاص میدهم و از اینکه در این بحث اشتراک فرمودند و مقاله مطولی نوشتند، بدینوسیله ابراز تشکر مینمایم. با احترامی که به بزرگان و خادمان واقعی کشور خود دارم، همیشه میکوشم بحث های حساس را با کلمات ملایم بنویسم که از شیوه های معمول "پرخاشگری" مبرا و در عین حال صمیمانه و مبتنی بر حقایق باشد. با این احساس اینک نکات ذیل رابه ارتباط مطالب مندرجه نوشته محترم آقای محمد داؤد مومند مختصراً به عرض میرسانم:

1 - طوریکه در آغاز تبصره فوق خود نوشتم: دوستان میوندوال باید بکوشند برآزندگی او را در کارکرد های دوران خدمت بخصوص در دوره صدارت شان برای وطن و مردم بیان دارند و از آن طریق ثابت سازند که آن شهید یک شخصیت مبارز ملی بوده است. اما جناب مومند صاحب بجای آنکه از کارکردهای آن شهید یاد کنند، برعکس صفات و ممیزات شخصی ایشان را مطرح ساخته اند، طور نمونه به چند نکته آن اشاره میکنم که نوشته اند:

«میوندوال متکی بر استعداد و نبوغ جبلی و خدا دادش، یک شخصیت چند بعدی و ذوالفنون بود، وی در هر بعد از ابعاد شخصیتش از چنان خلاقیت منحصر به فردش برخوردار بود، که او را در هر بعد از شخصیتش، ذیفن ساخته بود، این استعداد چشمگیرش، او را در زمینه، شخصیت بی رقیب بار آورده، که یک دلیل بزرگ دیگر تمایز شخصیتش با دیگران شمرده میشود. میوندوال یک سخنور و خطیب بی همتا و بی مانند بود، قدرت و صلاحیت سخنوری و خطابه یکی از مهمترین صفات یک شخصیت سیاسی و بخصوص یک زعیم سیاسی در یک جامعه است... محمد هاشم میوندوال در روز متبرک میلاد پیامبر اسلام... با چنان فصاحت و بلاغت و جاذبه صحبت مینمود، که من آن صدا را بخصوص که در مورد میلاد پیامبر اسلام بود، ملکوتی احساس نمودم. من سالها قبل از شنیدن خطابه های میوندوال، زمانیکه در صنف هفتم لیسه حبیبیه عزیز و گرامی بودم، به شنیدن خطابه شخصیت سیاسی جلیل القدر جهانی، داکتر عبدالرحیم احمد سوکارنو، که مهمان دولت شاهی افغانستان بود به پارک شهرنو رفته... مرحوم سوکارنو به "بیر میز خطابه" یا "بنام شیرمنبر" همچو میز در ساحه جهانی شهرت داشت. مرحوم میوندوال که فکر نکنم در سطح ملی و جهانی به استثناء داکتر سوکارنوی مرحوم، شخص سومی از فصاحت و بلاغت و اعجاز سخنوری او بهره مند بوده است. میوندوال در دوره صدارت خود، در مراسم تدفین صدراعظم وقت هندوستان، لعل بهادر شاستری... بدون داشتن کدام متن تحریری، به زبان انگریزی به یک سویه عالی خطابه داد، که تمام زعماء سیاسی کشور های جهان به شمول زعیم دولت شوروی را مسحور و متعجب ساخت... میوندوال، نویسنده چیره دست و صاحب قلم توانا بود، او بنیان گذار سبک و شیوه نوشتن بخصوص و منحصر به خودش شناخته میشود، که اندرین باب کسی یارای مجال هوس سبقت، با او نداشت. همچو توانایی بی نظیر در رشته نویسندگی و منطق و استدلال، که باید هر زعیم ورزیده سیاسی، از آن بهره مند باشد، یک ممیزه بزرگ دیگر میوندوال بود که ایشان را از امثال و اقران و زعماء قبلی کشور، متمایز میساخت. میوندوال در هردو لسان بزرگ کشور یعنی زبان اکثریتی افغانی پشتو و هم زبان دری درباری وطن ما، چنان تسلط محیرالعقولی داشت که

د پانو شمیره: له 2 تر7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوولې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولۍ

باز هم به جز محمد موسی شفیق... در مورد، رقیب نداشت... میوندوال به حیث یک متفکر ملی، یگانه صدراعظمی بود، که به نوشتن دکترین و فلسفه تفکرش تحت عنوان دیموکراسی مترقی پرداخت، تفکری که با مطالعه عمیق شرایط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، کلتوری و تاریخی جامعه ما تحریر یافته بود، و این تفکر در حقیقت شالوده رهبری و یک زعامت سالم و متعهد حرکت ملی و ضامن سعادت و سلامت کشور و جامعه ما بود. میوندوال اصول پنجگانه تفکر ملی خود را در یک پاراگراف چنین توضیح میدارد: ایدیا لوژی ما اسلام است، ملیت است، دموکراسی است، مشروطیت است، عدالت اجتماعی و مساوات است. میوندوال به زبان بین المللی انگلیسی، بمثابة و معیار السنه وطنی، چنان تسلط داشت که صحبت های عالمانه شان مایه افتخار مردم ما بود، میوندوال در زمینه... بی رقیب شمرده میشود [خدای بزرگ روح داکتر محمدیوسف، داکتر عبدالظاهر، داکتر عبدالصمد حامد، داکتر عبدالحکیم طیبی، داکتر ولید حقوقی و ده ها دانشمند و صاحب مقام دیگر کشور را شاد داشته باشد - کاظم]، این تمایز دیگری است که بسیاری از صدراعظمان و زعماء کشور ما از آن محروم بودند...».

حالا با ملاحظه خصوصیات فوق فرض میکنم که این همه برداشتها و قضاوت شخصی عاری از مبالغه و کاملاً درست باشد، اما صرف نوشتن چند جمله از ذهن نویسنده کافی نیست، بلکه باید برای ثبوت گفته ها و ادعا های فوق در هر مورد اسناد و مأخذ معتبر یعنی سند و ثبوت ادعا ها ارائه شوند تا موجب قناعت یک خواننده قرار گیرد و موضوع از حالت روایت به واقعیت قرین شود. شاید یک خواننده از خود بپرسد که چگونه و با کدام دانش و سویه علمی جناب مومند صاحب که آنوقت هنوز متعلم صنف هفتم مکتب بود، بر فصاحت و بلاغت بیانیه سوکارنو که به زبان انگلیسی ابراد میکرد و به دری ترجمه می شد، خصوصیات عالی بیانیه او را از نظر فصاحت و بلاغت و اعجاز سخنوری مورد قضاوت قرار داده است و سپس شهید میوندوال را به بعد از او به مقام دوم در سطح جهان دانسته اند؟ برای ثبوت این نظر باید جناب شان نخست بیانیه سوکارنو را تحلیل میکردند و بعد با همان معیار ها ثابت می ساختند که شهید میوندوال در مقام دوم جهانی در آن راستا قرار دارد! نکات دیگر از ممتازات شخصی شهید میوندوال را نیز به همین شکل باید با سند و دلیل ارائه میکردند تا مورد قبول دیگران واقع می شد.

2 - طبق نوشته مومند صاحب: «میوندوال اصول پنجگانه تفکر ملی خود را در یک پاراگراف چنین توضیح میدارد: ایدیا لوژی ما اسلام است، ملیت است، دموکراسی است، مشروطیت است، عدالت اجتماعی و مساوات است». کاش جناب شان در این ارتباط به بعضی قسمت های بیانیه رادیویی شهید میوندوال که به مناسبت چهل و هشتمین سالگرد استقلال کشور در سنبله 1345 پخش گردید، اشاره می فرمودند. این بیانیه مهم که در واقع مانیفست حزب دموکرات مترقی مشهور به "مساوات" را بیان میکند و در آن از این اعتقاد که "پادشاه مظهر وحدت ملی و رهنمای ترقی کشور است" و نیز از اینکه ایشان تصمیم گرفته اند «جهاد ملی را بر اساس اسلامیت، رژیم شاهی مشروطه، ملیت، دیموکراسی و سوسیالیزم» اعلام دارند، یاد میکردند که در متن فوق خود جناب مومند صاحب از نقش شاه و نیز راه و روش سوسیالیزم طفره رفته اند و این خود شیوه بررسی مومند صاحب را زیر سؤال می برد. شاید مومند صاحب متن مکمل آن بیانیه را در دست نداشته اند تا با آن دقیقاً، استناد می جستند و یا لاف کتاب مرحوم نجیب آریا را بطور نمونه ذکر میکردند و هم احتمال دارد که عمداً از ذکر متن خودداری کرده باشند!

بهرحال ذکر مطالب فوق یک بخشی از موضوع است، اما جان مطلب در آنست که شهید میوندوال طی دوره صدارت خود و بعد از آن تا چه حد در آن راه به حیث نصب العین مشخص خود و حزب خود قدم های مؤثر و عملی گذاشتند که آن قدم ها اکنون در زمره کارکردهای ملی شان مورد تقدیر قرار گیرند؟ بحث اساسی در همین جاست که متأسفانه در نوشته مومند صاحب یک حرف هم در مورد کارکردهای عملی شهید میوندوال که موضوع بحث اصلی در تبصره فوق الذکر این کمترین بود، حتی یک کلمه هم بیان نشده است! نسل جوان کشور با حرف قناعت نمیکند، مگر آنکه با مثالهای مشخص و مستند به قناعت ایشان پرداخته شود! باز هم اگر از قالب بیان و محض اتکاء به حرف بگذریم، موضوع اصلی همانا بیان اقدامات عملی و نتایج حاصله و دوام کار آن حزب میباشد. راجع به آن حزب که در فقدان قانون احزاب و نیز به حیث یک حزب حکومتی بنیان گذاشته شد و اعضای آن بیشتر به مثل "مگسان دور شرینی" به امید مقام به آن پیوستند، ولی بعد از استعفای میوندوال از صدارت این یاران بیوفا هر یک به راهی رفتند و حتی در مزمت میوندوال سخن گفتند. در اینجا لازم است تا بر همین واقعیت روشنی مستند و منصفانه انداخته شود که چرا این حزب به چنان سرنوشت گرفتار شد و آینده آن به کجا کشید و تبارز ناکرده عملاً مضمحل شد؟ در جوار ان همه توصیف های بلند و بالا، ایجاب میکرد تا جناب مومند صاحب از این رویداد مهم اقلأ یادآوری مختصر میکردند تا نسل جوان از آن آگاه می شد.

د پانو شمیره: له 3 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پټه له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاره ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

3 - برنامه سفر شهید میوندوال در داخل کشور "خلکو ته ورزم" ادامه سفر مرحوم داکتر یوسف خان به اطراف کشور و دیدار با مردم بود که متأسفانه سفر او وبا تبلیغات منفی همراه گردید که گویا او میخواست برای خود کسب شهرت کند. اینکه میوندوال به هردو زبان ملی سخن می گفت، در آنوقت برایش زمینه مفاهمه را با مردم محل بیشتر مساعد می ساخت، اما این برنامه که در واقع برای معرفی تشکیل حزب حکومتی صورت گرفت، چه دست آورد به سوبه ملی داشت و در بیداری مردم جلب توجه آنها بسوی حزب دموکرات مترقی "مساوات" چه نقش بازی کرد؟ توقع اینست که دوستان شهید میوندوال بجای ذکر خصوصیات شخصی او، به شرح کارنامه های مؤثر و عملی ملی که به حیث میراث سیاسی او تلقی و موجب افتخار گردد، به شرح و بسط مستند پردازند و نسل جوان و آینده کشور را از آن آگاه سازند.

4 - سرتا پای نوشته جناب مومند صاحب پر از نبوغ شهید میوندوال و مقایسه با دیگر زعمای آن دوره و قبل از آن است که انسان را به فکر شعر معروف "بوسه بر رکاب قزل ارسلان" می اندازد، درحالیکه مقصد این کمترین در تبصره فوق هیچگاه نگاه مقایسوی نبود، بلکه از دوستان آن شهید خواستم تا برای تبارز کارکردهای ملی او بیشتر دست بکار شوند و نه به مسایل حاشیوی از قبیل چگونگی شهادت او و یا ممیزات و صفات شخصی او و مقایسه ان با دیگر شخصیت های ارشد حکومت.

برای رفع خستگی میخوام مثالی بدهم: روزی با یک راننده جوان در یک شاهراه "فری وی" مزدحم همراه بودم و همه موترها در خط آخر به سرعت بالاتر از 80 مایل یکی در عقب دیگر درحال رفتار بودند؛ از تصادف که در عقب موتر ما چراغ های سرخ و زرد پولیس راننده جوان ما را متوجه ساخت و موتر را در کنار شاهراه کشید و پولیس از او پرسید که سرعت شما چند بود؟ او در جواب گفت، مثل سایر موترها که یکی به دنبال دیگر روان بودیم. پولیس خندید و گفت: کار دیگر موترها را بگذارید بجایش، از سرعت خود بگوئید! راننده جوان خاموش ماند و تکت اضافه سرعت برایش داده شد. نوشته جناب مومند صاحب که در موارد مختلف وجه مقایسوی با دیگران را دارد، بسیار به همین مثال می ماند که کار دیگران را باید بگذارند کنار و سخن از موضوع مورد بحث یعنی در مورد کارکردهای شهید میوندوال بگویند. اینکه "سردار" نوراحمد اعتمادی شهید و یا دیگران چه کردند و یا نکردند، موضوع بحث جداگانه است.

5 - آقای مومند می نویسند: «بدبختانه صدراعظم افغانستان از سردار محمد هاشم خان گرفته تا شاه محمود خان غازی، والاحضرت سردار محمد داؤد خان، سردار نوراحمد اعتمادی و داکتر یوسف خان، به لسان اکثریت قاطبه ملت خود آشنایی نداشته، در قسمت زبان بزرگ ملی و افهام و تفهیم خود با پشتون تباران جامعه خود به ترجمان نیاز داشتند؛ اگر یک صدراعظم کشور به زبان اکثریت جامعه و ملت خود آشنایی نداشته و احتیاج به ترجمان داشته باشد، فرقی با یک زعیم مهمان دولت خارجی بطور مثال صدراعظم ایران نداشته، ادعای زعامت ملی شان، ناقص و نامکمل خواهد بود».

دراین ارتباط مومند صاحب از زبان "دری درباری" یاد کرده اند، واقعاً زبان دری تا چند سال قبل و حتی امروز هم زبان معمول مرادوه رسمی در دفاتر کشور بود و حتی پشتون ها میکوشیدند براین زبان مسلط شوند، زیرا در امور رسمی به نوشت و خوان و مکاتبه ضرورت داشتند. پشتو زبانها از این وضع بهره جسته و خود را در کنار زبان پشتوکه در خانه صحبت میکردند، به زبان دری بیشتر وارد ساختند. اینکار در آنوقت یک ضرورت بود که اکنون بر مقتضای زمان اینحالت به حیث یک پدیده مثبت تغییر کرده است، اما نمیتوان ادعا کرد کسیکه بر دو زبان مسلط نباشد، حق زعامت را ندارد و حیثیت "یک مهمان خارجی بطور مثال صدراعظم ایران" را دارد. آقای مومند با این مثال در حق زبان دری که یکی از زبانهای رسمی کشور است، جفا کرده و سخنگویان آن زبان را به حیث یک خارجی پنداشته که جای بسیار تأسف میباشد. زبان وسیله افهام و تفهیم است و هرکس حق دارد به زبانی صحبت کند که برایش آسانتر و بتواند مطلب خود را بهتر افاده کند. سردار شاه محمود خان و محمد داؤد سالهای طولانی در مناطق پشتو زبان و در بین مردم آنجا سپری و خدمت کردند و به زبان پشتو تا حد ضرورت وارد بودند. شکر خدا که امروز این دو زبان بزرگ کشور بطور "شیر و شکر" در صحبت های بزرگان معمول و در تعمیم زبان پشتو در رسمیات مروج گردیده است که تعصب زبانی بعضی ها را تقلیل بخشیده و یک انکشاف مثبت تلقی میشود.

6 - مومند صاحب می نگارند: «میوندوال به زبان بین المللی انگلیسی، بمتابه و معیار السنه وطنی، چنان تسلط داشت که صحبت های عالمانه شان مایه افتخار مردم ما بود، میوندوال در زمینه، باز هم به استثناء محمد موسی شفیق، بی رقیب شمرده میشود، این تمایز دیگری است که بسیاری از صدراعظمان و زعماء کشور ما از آن محروم بودند.»

د پانو شمیره: له 4 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پټه له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاره ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

جناب آقای مومند فراموش کرده اند که همه سران کشور مجبور به تکلم فصیح در "انگریزی" نمیباشند، در جلسات ملل متحد چندین زبان زنده جهان رسماً به حیث زبانهای بین المللی شناخته شده اند. اراکین ارشد افغانستان نیز برعلاوه انگلیسی در سطح متوسط به زبانهای دیگر نیز مسلط بودند. داکتر محمد یوسف و داکتر عبدالصمد حامد در زبان آلمانی، شهید نوراحمد اعتمادی و داکتر عبدالظاهر در زبان انگلیسی، و از همه مهمتر عبدالرحمن پژواک و داکتر عبدالحکیم طبیبی که شخصیت های شناخته شده بین المللی بودند، به زبان انگلیسی به مثل زبان مادری خود مسلط و مقام شان از نظر شناخت بین المللی بسیار فراتر از شهید میوندوال بودند، زیرا آنها در مؤسسات و کمسیونهای متعدد جهانی برای سالهای متمادی عضویت داشتند و همین ها اکثراً مثل شهید میوند وال "غریب بچه" هایی بودند که بزور دانش و زحمتکشی ممتد توانستند خود را به مدارج عالی جهانی برسانند. در این ارتباط مثالهای دیگر در سایر ساحات وجود دارند و به دلیل طوالت کلام از ذکر آن صرف نظر میشود که امروز ما به نام همه آنها افتخار میکنیم.

7 - آقای مومند می فرمایند که: «طفلانہ و بی خردانہ ادعا گردید، که میوندوال صرف کتب معدودی از خود به یاد گار گذاشته است، یعنی میوندوال، شخص عالم و دانشمندی نبود، اگر این فورمول تعدد کتب، معیار علم و دانش و نبوغ باشد، علامه صاحب بزرگوار، فخر زمین نابغه ای روزگار، علامه سید جمال الدین افغان را باید، محروم از دانش و نبوغ دانست...».

در این ارتباط باید عرض شود که مقایسه شهید میوندوال با سید افغان کار نامناسب است. سید افغان شخصیت جهانی عصر خود بود که نامش چه در زمان حیات و چه بعد از آن تا امروز در ردیف بزرگان و نوابغ جهان اسلام یاد میشود. اگر او کتاب ننوشت، اما تأثیر افکار او از طریق دوستان، شاگردان و پیروانش چنان ابعاد گسترده پیدا کرد که تا امروز شعب مختلف سیاسی اسلامی به دور محور نظریات او می چرخند و افکار او را مرجعیت راه خود می شمارند. شهید میوندوال با همه اوصافی که آقای مومند به آن اشاره کرده است، از مقام سید افغان بسیار فاصله دارد. متأسفانه هیچ نوشته ای از شهید میوندوال در دسترس نیست، به جر چند مقاله کوتاه که در جریده مساوات به نشر رسیده است و حتی ایشان نتوانستند با نوشتن اقل کتاب خاطرات خود این دین را اداء نمایند تا امروز به استناد آن از افکار و کارنامه های عملی و خدمات ملی او آگاهی مستند حاصل می شد و به توصیف های بدون سند و برداشت های شخصی ضرورت نمی افتاد. یگانه رساله ای را که بعضی ها آنرا منسوب به شهید میوندوال ساخته اند، متأسفانه بعد ها واضح گردید که آن رساله نوشته استاد پوهاند حبیبی مرحوم بوده است. اینجانب به چند نوشته شهید میوندوال به شکل "گزارش های سیاسی" در سالنامه های مجله کابل هنگامیکه در زمان شاه محمود خان غازی متصدی امور ریاست مستقل مطبوعات شدند، خوانده ام که حتی ایشان در آن مقام مجری امر مصادره جراید آزاد (ندای خلق و وطن) نیز بودند که نمیخواهم در اینجا درباره آن تبصره کنم.

8 - آقای مومند می نویسند: «مرحوم میوندوال وارث حکومت داکتر یوسف خان و وارث پرابلم های نیز بود که از دوره داکتر یوسف خان به وی به میراث ماند، میراث بد شگونی که منجر به استعفاء شخص داکتر یوسف خان گشت. میوندوال در موقفی قرار نداشت و برای او محال بود که به ارتباط قضیه سوم عقرب قانع کننده برای جوانان، متعلمین و محصلین خونگرم و احساساتی که بار اول در دوره زندگانی خود به آزادی گسترده دست یافته بود، ارائه نماید.»

هنگامیکه شهید میوندوال به هدف آرامش و اطمینان خاطر محصلان در ساحه پوهنتون تشریف آوردند و بیانیه خود را در محلی که سال گذشته به افتخار تدویر کنفرانس بین المللی حقوق بشر در اودیوتوریم آن پوهنتون دائر شده و در پایان محفل درخت یادگاری در جوار آن محل غرس گردیده بود، ایراد کردند، این کمترین شخصاً شاهد آن صحنه بود و حتی سؤالی از ایشان کرد. شهید میوندوال به محصلان وعده سپردند که مسئولان واقعه سه عقرب را شناسائی و مورد بازخواست قرار میدهند، چیزی که هم خودش و هم دیگران میدانستند که اینکار ناممکن بود. برای یک سیاستمدار حرفه ای این وعده بزرگ که توان تعقیب و تعمیل آن برایش میسر نبود، سرآغاز گسستن راه بعدی گردید که مورد انتقاد های شدید بعدی محصلان قرار گرفت. اینکه میوندوال میراث دار وقایع دوره صدارت داکتر محمد یوسف گردیده باشند، حقیقت ندارد. مرحوم داکتر محمدیوسف هیچ نقشی در بروز حادثه سه عقرب نداشتند و اینکه چرا با وجود اخذ رأی اعتماد ولسی جرگه برای دوره دوم صدارت خود، در همان روزاستعفی کردند و به جای شان فوراً میوندوال مقرر گردید، با آنکه دلیل آن در حلقه های سیاسی و بین محققان مسایل تاریخی با توجیهاات مختلف بیان شده، اما بهتر است واقعیت ها را از زبان خود داکتر صاحب یوسف خان شنید که انشاء الله در نوشته های بعدی از آن به تفصیل یاد خواهد شد.

9 - مومند صاحب می نگارند: «در دوره حکومت میوندوال دسیسه بزرگ یک نشریه سیاسی محلی بنام رامپارتس در ایالت کلیفورنیای اضلاع متحده، مانند انفجار یک بم اتمی سیاسی انعکاس یافت، و صدای این انفجار بم سیاسی به سویه جهانی شنیده شد، باور به این است که اینکار بدون یک پلان قدرت خارجی مانند اتحاد شوروی صورت پذیرفته نمیتوانست.»

در این مورد با آنکه در بین مردم و نیز در ولسی جرگه شایعات فراوان در همه جا پخش شد، اما با تاسی از اعتراف جناب مومند صاحب نکته بسیار دلچسپ و خور تأمل در مقاله شان اینست که می نویسند: «من کوچکترین رابطه ای با حزب میوندوال و شخص میوندوال نداشتم، بلکه بر عکس در دوره صدارت شان یکی دو مضمون انتقادی را در اخبار افغان ملت بدست نشر سپردم، که فکر میکنم کلکسیون آن اخبارها در کتابخانه کانگرس اضلاع متحده موجود باشد، و بعداً نیز توسط محترم داکتر حیدر خان، عضو حزب مترقی دیمکرات اطلاع یافتم که مرحوم میوندوال از من ناراضی بود. من مرحوم میوندوال را سالیان بعد، صرف یکبار در روز عید در منزل زعیم بزرگ قاره آسیا، خان عبدالغفارخان از نزدیک ملاقات کردم، لذا آنچه در مورد ایشان مینویسم، به حیث یک فرد کاملاً غیر منسلک و غیر وابسته، و مبتنی بر روی حکم وجدان و حمایت از حق بینی و حق پرستی است و بس»

در این ارتباط باید به دو نکته اشاره کرد: یکی در آنوقت که موضوع "رامپارتس" در اوج مباحثات در ولسی جرگه قرار داشت و جریده افغان ملت این معضله را دامن میزد و مطالبی شدید الحن علیه میوندوال به نشر میرسانید، آقای مومند نیز به حیث یکی از منسوبان افغان ملت چند مقاله علیه میوندوال را در آن جریده به نشر سپرده بود. سؤال میشود که ایشان یا در آنوقت به خطا رفته بودند و یا امروز که در وصف او سخن سرائی میکنند؟ چرا آنوقت ان کار را کردند و امروز این کار را؟ موضوع دیگر اینست: کسیکه میوندوال را در طول زندگی خود فقط یک بار و انهم ضمن یک دیدار حاشیوی در منزل خان صاحب عبدالغفار خان مرحوم دیده باشد، چطور به این همه خصوصیات خارق العاده او پی برده است، درحالیکه هیچ کتاب، اثر و مقاله او را در دست نداشته و حتی حین بیانات او در گوشه ای شمالی پارک زرنگار نیز برای یک بار هم حضور نیافته است؟

10 - آقای مومند می فرمایند: «میوندوال معتقد بود و ایمان داشت، که قدرت زمانی واقعاً مشروع است که از مردم و اراده مردم سرچشمه بگیرد. در نظر میوندوال، انتخاب واقعی، انتخابی است که نه توسط یک شخص ولو این شخص شاه باشد یا رئیس جمهور، بلکه به اراده و انتخاب مستقیم مردم، توده ها، عوام الناس و در مجموع ملت صورت پذیرد.»

اما آنچه در عمل مشاهده شد، شهید میوندوال به حیث یک مامور دولت در مقامهای متعدد از مدیریت یک روزنامه تا صدارت مغایر به این اصول موضوعه خود عمل کرده است و اگر چنین می بود، مقام صدارت را با یک اشاره چشم قبول نمیکرد و باز هم وقتی متوجه شد که توان بازپرسی حادثه سه عقرب را ندارد، باید استعفی می نمود که در این حال نامش پرآوازه می شد. ادامه کار صدارت با تمام کشمکش ها و افتضاحات که همه شاهد آن بوده اند، متناقض با ادعای فوق مومند صاحب است. شهید میوندوال در پایان استعفی نامه خود نوشته بود «خدمتگار اعلیحضرت»، اما وقتی از امریکا بعد صحت یابی به وطن برگشت و داخل فعالیت های سیاسی آزاد شد، آنوقت موقف ضد سلطنت و شخص شاه را اختیار کرد. (کشکی، صباح الدین: "دهه قانون اساسی..."، چاپ سوم، پشاور، 1377، صفحه 58 و 59)

11 - باز هم نکته دیگر آقای مومند مقایسه دوره صدارت "سردارها" با دوره به اصطلاح "غیرسردارها" است که چنین می نویسند: «دوره بسیار کوتاه صدارت میوندوال که اگر اشتباه نکرده باشم، بیشتر از بیست ماه تجاوز نکرد، به یک کشتی شباهت داشت که در یک بحر موج و آب های متلاطم در یک مسیر مملو از موانع، راه عبور خود را باز کند، این آغاز دهه دیمکراسی بسیار جوان بود، دیمکراسی که صرف جوانه زده، و گل آن به مرحله شگفتن نرسید، لذا پاسخ گفتن به تمنیات و آرزهای تحول پسند و انقلابی طبقات و اقشار مختلف جامعه، که بعد از دوره حکومت خود کامه و استبدادی سرداران مانند آتش فشان زبانه کشید، طبعاً لیبیک گفتن و به منصفه گذاشتن و تعمیل و تطبیق تمام آن آرزو ها، در یک فرصت کوتاه زمانی از یکطرف و وفق دادن این تمنیات با یک سلسله نظریات دربار و در مجموع طبقات حاکمه در کشور، امری بود غیر عملی و مستحیل. میوندوال و صدراعظمان دوره دهه دیمکراسی از داشتن کوچکترین صلاحیت و قدرت بی حد و حصر ادوار حکومت سرداران کلاً بی بهره بودند، حکومت سرداران از مصئونیت، حمایت و تمام امتیازات سلطنتی برخوردار بودند، در ادوار حکومت شان نه تفکیک قوای ثلاثه وجود داشت، نه مطبوعات آزاد که مثابه قوه چهارم، حق انتقاد را به حکومت داشته باشند و نه قدرتی حتی به شان ممانعت بعمل آورد، نه "سرداری و نه خپل سری" وجود داشت، که از صلاحیت بی حد و حصر یعنی "شاه" شمول پارلمان واقعی وجود داشت و نه

د پانو شمیره: له 6 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

جلسات استیضاح و استجواب. سرداران در عمر خود یک جلسه استیضاح را ندیدند، و حاضر به جواب سوال یک نماینده و وکیل مردم نشدند. نه مظاهرات متعلمین و محصلین وجود داشت و نه حق دایر کردن میتنگ ها، تضمین این حقوق در دوره دهه دیمکراسی، فشاربزرگی بود بدوش صدراعظم این دوره».

بلی! آقای مومند درست می فرمایند، ولی هر دوره برای خود خصوصیات متفاوت دارد. در دوره سردارها همان قانون اساسی 1310 زمان محمد نادرشاه شهید نافذ بود و برطبق آن اجراءات صورت میگرفت، اما پس از انقاد قانون اساسی 1343 فضا تغییر کرد. جای تأسف آنست که این تحول مهم با گذشت هر روز صرف در قید کلمات باقی ماند و جلوه ای پلائی خود را قدم بقدم از دست داد و خصلت "مس" مبدل گشت، طوریکه اوضاع به سرعت از اداره خارج گردید و صدراعظم ها را یکی پی دیگر این وضع در غرقنای استعفی کشانید، احزاب بدون موجودیت قانون مثل سمارق از زمین سربلند کردند و حتی حزب حکومتی نیز تاسیس در این گیر و دار تاسیس شد، مظاهرات با گذشت هر روز نظم شهر و امور را دچار اخلال کرد، فعالیت های شورا به یک بازار مکاره خطرناک سیاسی مبدل گشت. در این میان شاه در همه امور مداخله میکرد و حتی برای صدراعظم مؤظف لست اعضای کابینه او را مشخص می ساخت، داماد شاه با وجود صراحت ماده 24 قانون اساسی علناً در امور نظامی و ملکی در واقع نقش همه کاره داشت، قوای قضائیه نیز از امور قضاء روی به سیاست آورده بود، اینها همه واقعیت های تلخ آن دوره بود که هر روز جریان امور را اخلال میکرد. جای شک نیست که این وضع برای صدراعظم آن دوره شرایط دشوار را جهت انجام امور محوله بار آورده بود که همه شاهد آن بودیم. لذا نه تنها میوندوال، بلکه دیگر صدراعظمان نیز با این وضع دچار مشکل شدند و ناگزیر به استعفی گردیدند.

12 - اینکه شهید میوندوال میخواست در دوره سیزدهم شورا در سال 1969 خود را از "مقر" به وکالت ولسی جرگه کاندید کند، ولی با مخالفت دستگاه حکومت مواجه شد و نتوانست در مقابل رقیب خود موفق شود، جناب مومند صاحب مسئولیت اینکار را شخصاً بدوش نوراحمد اعتمادی صدراعظم وقت می اندازد. جای شک نیست که نوراحمد اعتمادی در اینکار تاحدی نقش داشت، ولی اینکار به استشاره شخص شاه صورت گرفته بود، چنانچه عریضه او منبی به مداخله حکومت در انتخابات عنوانی قوای قضائیه از طرف یکی از اعضای برجسته آن مرجع به باطله دانی انداخته شد. شاه نمیخواست شخصی که خود را بعد از استعفی از صدارت در موقف مخالف سلطنت قرار داده بود، بتواند به هدف رسیدن به ریاست ولسی جرگه موفق شود، زیرا شاه بیشترین خواسته های خود را از طریق نفوذ خصوصی در بین تعدادی از وکلای ولسی جرگه به پیش می برد و حضور یک شخص مخالف سلطنت را در راس آن جرگه تحمل نمیکرد.

13 - اینکه جناب مومند صاحب در پایان نوشته خود در بعضی موارد مطالبی را از این کمترین نقل قول کرده اند، از ایشان تشکر میکنم و اما این نقل قولها مبتنی بر اصول علمی و معمول اکادمیک آن صورت نگرفته و صرف با ذکر یک کلمه و یا یک جمله اکتفا شده است و حتی بعضاً کلماتی را از خود علاوه نموده اند، (مثلاً کلمه "مبارز" را با زیاد "ترین" و امثالهم شدت بخشیده است) که میتواند موجب تحریف مقصد نویسنده گردند. فرقی ندارد، چون میدانم ایشان نویسنده توانا و صاحب قلم رسا با ادبیات عالی میباشند، ولی در امور تحقیق علمی تجربه لازم ندارند، زیرا اقتباس و نقل قول باید کامل و جامع باشد و فحوای مطلب را تغییر ندهد.

14 - اینکه باز هم حسب معمول قبلی در مورد شهید محمد داؤد بطور عموم و در مورد واقعه شهادت میوندوال همیشه بر محمد داؤد به ابراز نظر خاص خود متوسل میشوند، و حتی بعضاً از کلمات "نیشدار" استفاده میدارند، مربوط خود شان است و من به آن کاری ندارم، اما انتقاد شان بر سر سرداران بیشتر ماهیت "یک بام دو هوا را دارد"، به این زعم که قضاوت بر اعلیحضرتین محمد نادرشاه و محمد ظاهر شاه و نیز سردار شاه محمود خان غازی بسیار مخلصانه است، درحالیکه از سردار هاشم خان با واقعیت آن بیان انتقادی دارند و اما از شهید محمد داؤد بنا بردلایل خودشان بطور دیگر نام می برند و در عین زمان از مرحوم محمد گل خان مومند با لقب "بابا" به حیث "زعیم بزرگ ملی پشتونها" یاد میکنند که موصوف در زمان صدارت محمد هاشم خان به حیث "برادر پنجم" و یکی از پر قدرت ترین رجال آن دوره و شریک در امور حکومت محمد هاشم خان بودند که نمیخواهم در زمینه بیشتر تبصره کنم.

در پایان طبق وعده قبلی موضوع چگونگی کودتای مسمی به "میوندوال" را انشاء الله به تفصیل تا جائیکه از منابع و مأخذ متعدد بررسی، مطالعه و تحقیق کرده و در کتاب "زندگی سیاسی شهید محمد داؤد" در بخش مربوط به "توطئه ها علیه نظام جمهوری با اسناد دست داشته به چاپ رسانیده ام، بزودی با اضافات بیشتر تقدیم خواهم کرد. قسمت بعدی این نوشته به مقاله محقق گرامی جناب محترم احسان لمر اختصاص می یابد که انشاء الله بزودی به نشر خواهد رسید.

د پانو شمیره: له 7 تر 7

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاره ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولی